

The Role of the Umayyads in Creating Doctrinal Crises for the Shi'a in the Three Spheres of the Ummah, Imamate, and *Shari'a*

Ali Farsi Madan¹

Seyyed Mohammad Hosseini²

(Received on: 2025-07-20; Accepted on: 2025-12-13)

Abstract

According to historical sources, the Umayyads faced crises in legitimacy, religiosity (i.e. religious observance), and deviation from Islamic principles. To overcome these, they sought to transform Islamic society in accordance with their own methods. Accordingly, using a descriptive-analytical method and relying on historical reports and narratives, this study aims to investigate the role of the Umayyads in creating doctrinal crises for the Shi'a in the three spheres of the Ummah, Imamate, and *Shari'a* (Shariah). By creating a crisis in the sphere of the Ummah, the Umayyads sought to undermine the unity of the community and the obligation of enjoining good and forbidding evil, leading to their crisis and destruction. Regarding the issue of Imamate, by normalizing the violation of the oath of allegiance (*bay'ah*) with the aim of introducing a new governing structure, they actualized the system of hereditary succession (*wilāyat al-'ahd*) in order to eliminate the Imamate. By creating a crisis in the sphere of religion and *Shari'a*, they sought to obliterate Islamic rites and oppose divine and prophetic tradition, which resulted in the two tragedies of al-Ḥarrah and the desecration of Mecca. By enacting laws such as the cursing and vilification of Imam 'Alī (AS), they aimed to humiliate Shi'a society and erase Islamic teachings and values. To consolidate their measures, the Umayyads promoted theological determinism (*jabr*), pursuing three main objectives: legitimizing the Umayyad government, consolidating their self-proclaimed Imamate through the structure of hereditary succession, and absolving themselves of blame for the tragedy of Karbala.

Keywords: Umayyads, Sphere of the Ummah, Sphere of *Shari'a*, Sphere of Imamate

1. Assistant Professor, Department of Comparative Law and Jurisprudence, University of Religions and Denominations, Qom, Iran (corresponding author) (Full member of the Scientific Association of Religions and Sects) - a.farsi@urd.ac.ir

2. Assistant Professor, Department of Islamic History, Faculty of History, University of Religions and Denominations, Qom, Iran - sm.hosseini2@urd.ac.ir

نقش امویان در ایجاد بحران عقیدتی شیعیان در سه ساحت امت، امامت و شریعت

علی فارسی مدان^۱

سید محمد حسینی^۲

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۲]

چکیده

براساس اسناد تاریخی، امویان با بحران‌هایی در مشروعیت، دین‌داری و انحراف از اصول اسلامی روبه‌رو بودند که برای برون‌رفت از آن تلاش کردند تا جامعه اسلامی را مطابق روش‌های خود تغییر دهند. بر این اساس، پژوهش حاضر درصدد است با روش توصیفی تحلیلی و تکیه بر گزارش‌ها و روایت‌های تاریخی به چستی نقش امویان در ایجاد بحرانی‌های عقیدتی شیعیان در سه ساحت امت، امامت و شریعت بپردازد. امویان با ایجاد بحران در ساحت امت؛ وحدت و فریضه امر به معروف و نهی از منکر را با بحران و نابودی مواجه سازند. در مسئله امامت با عادی‌سازی حرمت نقض بیعت با هدف طرح معرفی ساختار جدید حاکمیتی، ولایت‌عهدی را عملی ساختند تا به حذف امامت برسند. ایشان با ایجاد بحران در ساحت دین و شریعت در مقام حذف شعائر اسلامی و مقابله با سنت الهی و نبوی برآمدند که منجر به دو فاجعه حره و هتک حرمت مکه گردید. با وضع قوانینی چون سب و ناسزا به امام علی (ع) درصدد تحقیر جامعه شیعی و حذف آثار و ارزش‌های اسلامی برآمدند. امویان برای تثبیت اقدامات با ترویج جبرگرایی سه هدف عمده: مشروعیت‌بخشی به حکومت بنی‌امیه، تحکیم امامت خودخوانده با ساختار ولایت‌عهدی و عدم تقصیر در حادثه کربلا را دنبال می‌کردند.

واژگان کلیدی: امویان، ساحت امت، ساحت شریعت، ساحت امامت

۱. استادیار گروه حقوق و فقه مقارن، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. (نویسنده مسئول) (عضو پیوسته انجمن علمی

ادیان و مذاهب حوزه) a.farsi@urd.ac.ir

۲. استادیار گروه تاریخ اسلام، دانشکده تاریخ، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. sm.hosseini2@urd.ac.ir

۱. مقدمه

جریان اموی همواره در تقابل با اسلام بوده است و هیچ اصلاتی برای اسلام و شریعت قائل نبودند و اظهار اسلام آنها تنها پوششی برای همراهی و هم‌گامی با اعتقادات مردم و فریب آن‌ها بوده است. بنابراین از منظر امام حسین (علیه السلام) مبانی مذهب شیعه توسط امویان با خطر انحراف و نابودی مواجه گشت؛ زیرا کسانی هستند که به اطاعت شیطان درآمدند و اطاعت خداوند را رها کردند، تباهی و ظلم و فساد را به ارمغان آورده‌اند. حدود الهی را تعطیل و حقوق مسلمین [بیت المال] را به خود اختصاص داده‌اند. حرام خدا را حلال و حلال را حرام شمرده‌اند (طبری، ۱۳۸۷: ج ۵، ص ۴۰۳؛ ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ج ۵، ص ۸۱؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ج ۴، ص ۴۸).

پژوهش حاضر در صدد است با روش توصیفی و تحلیلی، نقش جریان اموی در بحران‌سازی عقیدتی جامعه اسلامی به‌ویژه شیعیان را مورد بررسی قرار دهد. گرچه امویان تمام تلاش خود را برای نابودی و تضعیف در این سه ساحت داشتند؛ اما به لطف الهی و تلاش امامان شیعه، حقیقت دین و اسلام باقی ماند و آنکه رسوا و نابود شد، ظالمان و امویان است. ولی نگران‌دگان در تحقیق پیش‌رو، فقط به نقش امویان در ایجاد بحران مذهب شیعه در سه ساحت «امامت، امت و شریعت» می‌پردازند و نقش امامان - که در اینجا به اجمال بدان اشاره می‌شود - و عالمان در حفظ دین، نیازمند پژوهشی مستقل است. بنابراین، این پژوهش، به سؤالات زیر پاسخ خواهد داد:

۱. نقش جریان اموی در بحران‌سازی مبانی مذهب شیعه در ساحت امامت چیست؟

۲. نقش جریان اموی در بحران‌سازی مبانی مذهب شیعه در ساحت امت چیست؟

۳. نقش جریان اموی در بحران‌سازی مبانی مذهب شیعه در ساحت شریعت چیست؟

طبق گواه تاریخ، امویان در همه ابعاد متعهد به رعایت شریعت و قوانین اسلام نبودند؛ بلکه به مبارزه با آموزه‌های دینی برآمدند. بنابراین حوادث تلخ تاریخ همچون قیام خونین عاشورا، قیام تواین، قیام مختار، واقعه حره، هتک حرمت مکه در عصر اموی رقم خورد و برخی از فرقه‌های انحرافی جبریه و اباحه‌گری ترویج پیدا کرد تا اعتقادات مردم در کمین خطر و نابودی قرار بگیرد

و از نظر فرهنگی به خوش‌گذرانی و فساد روی آوردند (ر.ک: طبری، ۱۳۸۷: ج ۷، ص ۲۸؛ مکارم، ۱۳۸۴: ص ۱۷۹؛ جعفریان، ۱۳۹۹: ج ۲، ص ۴۱۳-۴۱۴).

بررسی پیشینه تحقیق نشان می‌دهد که تقارن دوره حساس ائمه علیهم‌السلام با خلافت امویان، به ویژه وقوع حادثه تلخ کربلا در این دوره، اندیشمندان علوم اسلامی را بر آن داشت تا به سبب اهمیت بسیار زیاد آن، مقالات و مکتوبات ارزشمندی درباره خلافت امویان و موضوعات وابسته به آن، (مانند عاشوراپژوهی، عقاید و تفکرات امویان، سیاست حکومتی امویان و...) به نگارش درآورند. ازجمله مقالات مهم می‌توان به طور نمونه به مقالات زیر اشاره کرد: «بررسی اقدامات امویان برای مقابله با کوفیان و قیام مسلم بن عقیل»، اثر محمدپورامینی؛ «تحلیل و بررسی قیام امام حسین علیه‌السلام به مثابه نزاع گفتمانی علویان و امویان»، اثر محمد ناصحی؛ «سیاست‌های امویان در دین‌ستیزی و ارزش‌زدایی»، نوشته محمد مهدی آصفی؛ «امام حسین علیه‌السلام و حکومت امویان»، اثر علی‌علی‌زاده؛ «نهضت‌های علوی و شیعی در روزگار خلافت امویان و عباسیان»، اثر علی‌امین‌زاده و امیر نعمتی‌لیمایی؛ «فرقه مرجئه در بستر سیاست و حاکمیت امویان»، نوشته حمید عابدیها و پرستو کلاهدوزها؛ «امویان در بستر مشروعیت‌دهی مرجئه»، اثر محمد سپهری، سید محمود شعبانعلی. این آثار گران‌قدر در ابعاد شخصی و زندگی ائمه علیهم‌السلام به ویژه جریان شهادت امام حسین علیه‌السلام که معاصر با امویان بودند، به نگارش درآمده‌اند. همچنین پژوهشگران محترم در آثار خود به واکاوی و تحلیل حوادث بعد از عاشورا در مدت حکومت امویان و حکومت یزید پرداخته‌اند یا به واکاوی مسائل اعتقادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی امویان اشاره کرده‌اند. به طور مثال برخی از این آثار درباره «رابطه امویان و تفکر ارجاء» است که در این پژوهش از بیان آن منصرف شده است و به تفکر انحرافی جبرگرایی می‌پردازد. بنابراین هیچ یک از آثار به دیدگاه و عنوان «نقش امویان در بحران‌سازی مبانی مذهب شیعه» اشاره نکرده‌اند. بدین جهت، محقق درصدد است به نقش امویان در ایجاد بحران در مبانی مذهب شیعه در سه مؤلفه امامت و امت و شریعت به بحث و بررسی بپردازد و به دو نکته و هدف مهم اشاره کند: نخست، تحلیل و ارزیابی متفاوت و بررسی

ارتباط حوادث و وقایع بعد از عاشورا با یکدیگر؛ دوم، معرفی «نماد» در حوادث عاشورا، فاجعه حره، هتک حرمت مکه.

۲. نقش امویان در ایجاد بحران‌های عقیدتی در جامعه

۱-۲. ساحت امت

امویان در این ساحت برخی از مفاهیم دینی مسلمانان را تخریب، تضعیف و تحریف کرده بودند. در اینجا به دو نمونه از آن که در جامعه اسلامی به ویژه در جریان کربلا مؤثر بوده است، اشاره می‌شود:

۱-۱-۲. وحدت مسلمانان

در قرآن کریم بر یکپارچگی مسلمانان (مؤمنون: ۵۲) و حفظ وحدت اسلامی و پرهیز از تفرقه (آل عمران: ۱۰۳) تأکید فراوان شده است. امویان به خوبی می‌دانستند که یکی از مبانی مهم مسلمانان به ویژه مذهب، حفظ وحدت است. از این رو، ناگزیرند این اصل اساسی را دچار بحران کنند. این بحث از دو جهت قابل تأمل و بررسی است:

نخست، سیاست امویان: معاویه سیاست خود را بر اساس ایجاد تفرقه میان مسلمانان بنا نهاد و بر این باور بود که حکومتش با گسترش خصومت و دشمنی میان مسلمانان پابرجا خواهد بود. وی نیرنگ و فریب را تلاشی مستمر در ایجاد تفرقه و پراکندگی می‌دانست تا با شبهه افکنی و برانگیختن کینه‌توزی‌ها میان مسلمانان رخنه کند؛ زیرا یکدلی و سازگاری دو انسان برجسته و سرشناس برای معاویه قابل تحمل نبود (حکیم و همکاران، ۱۴۲۷: ص ۱۲۷). شواهد تاریخی آن ماجرای جنگ صفین و کشاندن جنگ به حکمیت و رخنه در سپاه امام حسن علیه السلام و وادار ساختن امام به صلح است. یزید نیز این سیاست را پیش گرفت تا حکومت خود را از خطرات احتمالی مسلمانان به رهبری امام حسین علیه السلام حفظ کند. بنابراین کوشید تا وحدت و اجتماع

آنان را با چالش جدی مواجه سازد. امویان از دو ابزار «دنیاطلبی و رفاه‌طلبی» که نقطه ضعف مسلمانان است، نهایت بهره را بردند. بر این اساس، عبیدالله بن زیاد را برای درهم شکستن وحدت مسلمانان، روانه کوفه کردند. یزید از عبیدالله بن زیاد خواسته بود تا در موجب و ارزاق آن‌ها صد دینار اضافه کند و به جنگ با حسین بن علی علیه السلام بفرستد (ابن اعثم، ۱۴۱: ج ۵، ص ۸۹) حتی تهدید کرد، هرکسی با امام همکاری کند، بهره و روزیاش از بیت‌المال قطع خواهد شد (مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۴۵). امویان با خلق حادثه کربلا توانستند وحدت مسلمانان را نابود کنند و در جامعه، گسست ایجاد کنند. بنابراین، به گفته لاپیدوس، شهادت امام حسین علیه السلام توسط بنی‌امیه بیش از هر نزاع دیگری بر سر شریعت و بیش از هر تضادی بین قبائل، نژادها و گروه‌های زبانی مختلف باعث ایجاد جدایی و تفرقه بین مسلمانان شد (لاپیدوس، ۱۳۸۱: ص ۱۰۶).

دوم، واکنش امام حسین علیه السلام: امام حسین علیه السلام با شناختی که از مخاطبان خویش دارد، به این آسیب توجه داشت که دنیاطلبی و رفاه‌طلبی موجب ریزش در اعتقادات دینی مردم خواهد شد (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ص ۲۴۵). با پول‌پاشی امویان، شکم کوفیان از مال حرام پُر شد تا به سخنان امام توجه نداشته باشند (امین، ۱۴۰۳: ج ۱، ص ۶۰۲؛ بحرانی، ۱۴۱۳: ج ۱۷، ص ۲۵۲).

امام حسین علیه السلام یکی از راهکارهای مقابله با تلاش‌های انحرافی امویان را ایجاد حفظ وحدت مسلمانان می‌دانست. در این راستا ارتباط خود را با بزرگان و شخصیت‌های مهم حجاز و عراق تقویت کرد. مروان با اطلاع از این موضوع و ترس از آن، به معاویه گفت، گروهی از رجال و شخصیت‌های عراق و حجاز نزد حسین بن علی علیه السلام رفت و آمد می‌کنند و اظهار داشت، اطمینان ندارد حسین قیام نکند. معاویه با مکر و تشدید فضای روانی سعی داشت، از ایجاد وحدت میان امام علیه السلام و مسلمانان جلوگیری کند؛ بنابراین نامه‌ای به امام حسین علیه السلام نوشت و ایشان را از ایجاد اختلاف میان امت بر حذر داشت (کشی، ۱۴۹۰: ص ۴۷-۴۸). امام علیه السلام نیز تمام مسئولیت خون‌ریزی و ناامنی و عدم اتحاد مسلمانان را متوجه معاویه ساخت که برخی از

سخن چین‌ها و افراد چاپلوس در صدد ایجاد تفرقه و پراکندگی مسلمانان هستند. سپس امام علیه السلام اشاره کرد که در این خون‌ریزی‌ها، حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی توسط معاویه کشته شدند و حکومت معاویه را بزرگ‌ترین عامل فتنه و آشوب دانست که مدام در حال تفرقه‌انگیزی است (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۳، ص ۱۵۳).

۲-۱-۲. امر به معروف و نهی از منکر

فریضه امر به معروف و نهی از منکر (آل عمران: ۱۱۰) یکی از ارکان مهم فروع دین است که با تکالیف عملی مسلمانان مرتبط است؛ زیرا از سویی قوام شریعت و دین بر پایه آن استوار است (لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ص ۳۷۰) و از سوی دیگر، رکن اساسی آن منوط بر تشکیل حکومت اسلامی است (منتظری، ۱۴۰۹: ج ۱، ص ۱۵۲).

بر این اساس، امام حسین علیه السلام دعوت کوفیان را پذیرفت تا با تشکیل حکومت امور امت را سر و سامان بخشد؛ بدین جهت همواره این فریضه را متذکر می‌شد، حتی قیام خود را در جهت ایجاد احیای دین آغاز کرد و هدف خود را بر اساس دورکن «اصلاح بنیادین و احیای این فریضه» پایه‌گذاری کرد (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ج ۵، ص ۲۱). از منظر امام علیه السلام خطر حذف یا کم‌رنگ شدن این فریضه الهی دو نتیجه ناگوار را در زمینه امت و شریعت، برای جامعه به بار خواهد آورد:

نخست، در زمینه شریعت: عدم توجه به احکام اسلامی؛ چنان‌که خطاب به مردم فرمود: «هرگاه این فریضه به درستی انجام شود و اقامه گردد، فرایض دیگر اعم از آسان و دشوار انجام خواهد شد» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ص ۲۳۷).

دوم، در زمینه امت: آفت «بی‌تفاوتی» نقل شده است امام علیه السلام در خطبه‌ای مهم، دو سال قبل از مرگ معاویه، میان مهاجرین و انصار در منا، بزرگان جامعه اسلامی را به دلیل مسامحه و سهل‌انگاری نسبت به این فریضه در اصلاح امور جامعه، مورد ملامت و سرزنش قرار دادند (مکارم، ۱۳۸۴: ص ۲۴۱).

حماسه عاشورا یک مصداق و نمونه بی تفتاتی مردم نسبت به امامت و ولایت است؛ زیرا مردم بی تفاوت، مسامحه‌گر و سهل‌انگار، امام خود را تنها می‌گذارند و به مسلخی که یزید فراهم کرده است، هدایت می‌کنند؛ چنان‌که امام علیه السلام فرمود: «آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری نمی‌گردد. در چنین شرایطی بر مؤمن لازم است قیام کند و شیفته ملاقات پروردگار و شهادت باشد» (طبری، ۱۳۸۷: ج ۵، ص ۴۰۴).

امام حسین علیه السلام به عنوان نماد مبارزه با تفکر امویان، هرگز سکوت نکرد و به مبارزه با تفکر و مکتب مردمان بی تفاوت و سهل‌انگار برخاست تا جامعه را از سستی و رخوت خارج کند؛ جامعه‌ای که در آن اثری از معروف نیست و مردم به منکر روی آورده‌اند. مؤید مطلب، شناخت مسلم بن عقیل از وضعیت اجتماعی شهر کوفه است. وقتی عبیدالله بن زیاد، مسلم را به فتنه‌انگیزی متهم ساخت، مسلم فرمود: «این شماست که منکرات را آشکار و معروف و خوبی‌ها را دفن و بدون رضایت مردم خود را برگردن ایشان سوار کرده‌اید، و مردم را برخلاف فرمان خدا کشانیده، چون قیصر و کسری بر مردم حکم می‌رانید. ما آمدیم تا امر به معروف و نهی از منکر نماییم و مردم را به کتاب و سنت فراخوانیم و آن‌گونه که پیامبر فرمود شایستگی این کار با ماست» (ابن طاووس، ۱۳۴۸: ص ۵۷؛ ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ج ۵، ص ۵۷-۵۸).

جریان اموی در صدد بود بعد از شهادت امام حسین علیه السلام و تغییر ماهیت دین و ایجاد خفقان سیاسی و فضای امنیتی در جهان اسلام، بازوی دیگر دین یعنی امر به معروف و نهی از منکر را از کار بیندازد. سند تاریخی آن، کلام امام صادق علیه السلام است که فرمود، بعد از شهادت امام علیه السلام به جزء سه نفر، بقیه مردم مرتد شدند (کشی، ۱۴۰۹: ص ۱۲۳)؛ یعنی فضای اجتماعی و سیاسی جامعه، آن‌چنان متشنج و پُر التهاب بود که مردم بر اثر بی‌توجهی به این فریضه، از امامت و فروع دین فاصله گرفتند. حتی امام سجاد علیه السلام در مدینه به صراحت و آشکار نتوانست از این فریضه استفاده کند و با دو شیوه جدید و اثرگذار دعا و عزاداری و گریه بر سید الشهداء علیه السلام توانست به بازسازی شیعه بپردازد و جهان اسلام را مدیریت کند (ر.ک: فارسی مدان، ۱۳۹۴: ص ۶۱-۶۳).

نتیجه و اثر ایجاد بحران در یکی از مبانی مهم مذهب شیعه در امر امت باعث شد، جریان اموی و سپس حاکمان عباسی، از آغاز امامت امام سجاد علیه السلام تا آغاز غیبت صغری، ائمه علیهم السلام را در فضای امنیتی، سیاسی و خفقان شدید قرار دادند. اما ائمه علیهم السلام با تغییر مدیریت، رفتار خود را در قبال حاکمان جور تغییر دادند تا اصل نظام اسلامی محفوظ و سازمان شیعه بتواند برقرار بماند.

۲-۲. ساحت امامت

موضوع ایجاد بحران توسط امویان در ساحت امامت، از دو جهت قابل بحث و بررسی است:

۱-۲-۲. نقش امویان

جریان اموی درباره امامت، دنبال ایجاد بحران در دو مقوله مهم است:

۱. جایگزینی امام: امویان در «انتخاب ولیعهد» و «خلافت موروثی» دو انحراف بزرگ را در جامعه مسلمان و مبانی مذهب شیعه رواج دادند:

نخست، حرمت نقض بیعت: یکی از مفاد صلح امام حسن علیه السلام با معاویه، معرفی نکردن ولیعهد بعد از خودش بود (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۳، ص ۴۲)؛ اما معاویه نقض عهد کرد؛ درحالی که نقض عهد و بیعت در اسلام بسیار مورد مذمت قرار گرفته؛ زیرا واضح است که چه اندازه در مسائل سیاسی نقش مثبت دارد. خلفای بنی امیه و بعدها بنی عباس با به کارگیری این مفاهیم در شکل تحریف شده آن، مردم را وادار به پذیرش حکومت خود می کردند (جعفریان، ۱۳۸۱: ص ۲۰۴). البته امام حسین علیه السلام به عهد و پیمان با معاویه وفادار ماند تا بعد از مرگ او، فکر و اندیشه ای کند (مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۳۲)؛ حتی عایشه که از مخالفان ولیعهدی یزید بود، به این مسئله رضایت داد (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ج ۴، ص ۳۳۷).

دوم، معرفی یزید به عنوان جانشین: یکی از نقش های مهم معاویه طرح «تثبیت جایگاه خلافت امویان» بود که با او آغاز شد و امویان آن را ادامه دادند تا در این رهگذر، امامت را از متن جامعه مسلمان

حذف، و خلافت را به وراثت تبدیل کنند. معاویه همواره در صدد بود تا زمینه را برای ولایتعهدی یزید آماده کند. به طور مثال، معاویه در سال ۵۰ ق به مدینه رفت. آنجا بزرگان مدینه را جمع کرد و به آنان گفت، من به سن کهولت رسیده‌ام و استخوان‌هایم سست شده و مرگ من نزدیک است، بیم آن دارم که در هر زمان به سوی حق خوانده شوم. تصمیم گرفته‌ام برای پس از خود یزید را به عنوان خلیفه معرفی کنم. از شما می‌خواهم که به این کار رضایت دهید (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۱۹۴).

معاویه کوشید تا از تمام ابزارها و امکانات در جهت پیشبرد اهداف خود استفاده کند. به طور مثال، از مردم شام برای یزید بیعت گرفت و در این باره نامه‌هایی به شهرهای اسلامی فرستاد؛ حتی در نامه‌های از مروان، فرماندار مدینه، خواست تا مردم مدینه را گرد آورد و برای یزید از آنان بیعت بگیرد (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۱۹۷). معاویه همچنین در نامه‌هایی برای عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن جعفر و حسین بن علی علیهم‌السلام، نظر آنان را درباره بیعت با یزید جویا شد و از سعید بن عاص درخواست کرد تا نامه‌ها را به آنان برساند و پاسخ آن‌ها را هرچه زودتر به شام بفرستد (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۱۹۸-۱۹۹)؛ بنابراین معاویه اولین کسی بود که خلافت را به سلطنت تبدیل کرد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ج ۲، ص ۲۳۲).

۲. حذف امام علیه‌السلام از جامعه اسلامی: گام دوم امویان، حذف امامت از جامعه بود. آن‌ها تصمیم گرفتند امام حسن علیه‌السلام را که مانع بزرگی برای ولایتعهدی یزید بود، با همکاری همسر امام به شهادت برسانند (مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۱۶). البته زمان امام حسین علیه‌السلام اوضاع اجتماعی مسلمین متفاوت شده بود و یزید جایگاه معاویه را نداشت؛ اما معاویه و امویان مترصد حذف «اصل امامت» بودند تا جامعه شیعی را با بحران امامت مواجه سازند. براساس اسناد تاریخی، معاویه در پایان لحظات زندگی خود، به یزید گفت:

من راه را برای تو هموار کردم، مردان و شخصیت‌های بزرگی را از بین بردم و افراد محترم و بزرگ جامعه را برای تو ذلیل و خاضع کردم و گردن‌های عرب را در مقابل تو سر به زیر کردم تا زمینه به حکومت رسیدن تو را فراهم کنم؛ اما با چهار نفر یعنی: حسین بن علی، عبدالله بن عمر، عبدالله

بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر کاری نداشته باش و آن‌ها را به حال خود رها کن (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۸، ص ۱۱۵).

طبری نیز این مضمون را نقل کرده که معاویه به یزید گفت، سفر و رفت و آمد را از پیش تو برداشتم و کارها را هموار کردم و دشمنان را زیون کردم و عرب‌ها را به اطاعت تو آوردم و همه را بر تو فراهم کردم و درباره این کار که بر تو استوار شده است و هیچ ترس و بیمی ندارم، مگر از آن چهار نفر (طبری، ۱۳۸۷: ج ۵، ص ۳۲۲).

یزید در صدد نابودی اسلام و خواستار تغییرات اساسی در جهان اسلام بود؛ اما امامت را مانع خود می‌دانست. بنابراین، خواستار آن بود امام حسین (علیه السلام) را با خود همراه کند یا از سر راه بردارد. مستند و دلیل آن، اقدامات یزید بود. بر این اساس، در اولین اقدام خود، به فرماندار مدینه دستور داد تا از اهالی و آن چهار نفرِ مورد نظر معاویه، بیعت بگیرد. در صورت ممانعت، گردن امام (علیه السلام) را بزند و نزد وی بفرستد (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ج ۵، ص ۱۰). همچنین در نامه‌های دیگر به حاکم مدینه نوشت، سر امام (علیه السلام) را نزد وی بفرستد (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ج ۵، ص ۱۸؛ ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ج ۲، ص ۵)؛ حتی امام (علیه السلام) را در مکه به ترور تهدید کرد (طبری، ۱۳۸۷: ج ۵، ص ۳۸۵؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۴، ص ۳۸). امام (علیه السلام) نیز به خاطر حفظ حرمت مکه و جان خود، مجبور شدند با خانواده از مکه خارج شوند (دینوری، ۱۳۶۸: ص ۲۴۴). در ادامه، یزید خواستار حذف امامت بود و عبیدالله بن زیاد را به کوفه فرستاد، لشگری را مجهز کرد و عمر بن سعد را به فرماندهی لشگر گذاشت تا امام (علیه السلام) را به قتل برسانند (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۴۹۸). حتی ابن زیاد به صراحت گفت که یزید به او دستور قتل امام (علیه السلام) را داده و اگر خطایی باشد بر عهده یزید است (دینوری، ۱۳۶۸: ص ۲۸۴).

بنابراین جریان اموی در ظاهر موفق شد با شهادت امام حسین (علیه السلام) و ایجاد خفقان سیاسی برای امام سجاد (علیه السلام)، قدم اول را (به ظاهر) برای نابودی اسلام بردارد؛ زیرا با کنار رفتن امام (علیه السلام) یا به حاشیه رفتن ایشان، جامعه اسلامی و شیعیان با بحران یکی از مبانی مذهبی شیعه، یعنی «حذف امامت و ولایت» مواجه شدند و موجبات آسیب دیدن اسلام ناب فراهم شد.

۲-۲-۲. تبیین جایگاه امامت

یکی از رسالت‌های مهم امام سجاد علیه السلام تبیین جایگاه امامت در جامعه بود (فارسی مدان، ۱۳۹۴: ص ۱۱۹)؛ زیرا امامت در ساختار تفکر سیاسی و فرهنگی اسلام؛ عنصر فعال، حیات-بخش، جوهره و حقیقت اسلام است؛ به‌گونه‌ای که اسلام بدون امامت، از واقعیت‌ها و فعالیت‌هایی لازم تهی می‌شود و به آیینی جامد، نمایی بی‌محتوا و کالبدی بی‌روح و بی‌اساس تبدیل می‌شود (شریف قریشی، ۱۳۷۲: ج ۱، ص ۱۵۹). در اصول دین، نقش محوری و ضمانت اجرایی شدن آموزه‌ها و احکام دین در جامعه با امامت و ولایت است؛ بدین جهت ائمه معصومین علیهم السلام از امامت به عنوان رکن اساسی یاد کرده‌اند. در روایتی از نماز، زکات، روزه، حج و ولایت به عنوان پایه‌های اسلام ذکر شده که در میان آن‌ها امامت و ولایت از اهمیت بسیاری برخوردار است (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۳، ص ۵۱). منظور از ولایت، ولایت امام علی علیه السلام و فرزندان امام است (صدوق، ۱۳۷۶: ص ۲۶۸).

بنابراین اگر در جامعه، ولایت و امامت مستحکم و استوار باشد و مردم حول محور آن باشند، آموزه‌های توحیدی و نبوی برقرار خواهد بود؛ زیرا امام، نگهبان دین (نهج البلاغه: خطبه ۲۳۹) و مجری تبیین و تشریح اسلام در جامعه (نهج البلاغه: حکمت ۱۲۵) و تحقق بخش سایر ارکان و واجبات دین در جامعه است. امامت عامل بقای دین و دین‌داری در جامعه اسلامی به شمار می‌رود؛ زیرا امامت ولی امر خدا و وارث وحی خدا و عترت نبی خدا است (صفار، ۱۴۰۴: ج ۱، ص ۶۴).

براین اساس، دشمنان اسلام از حکومت امویان تا به امروز، همواره تلاش کرده‌اند تا شیعیان و مسلمانان را درباره اصل و جایگاه امامت با بحران مواجه سازند یا در آن تشکیک و تردید ایجاد کنند تا بتوانند با برکناری و به حاشیه راندن نگهبان و مفسر دین، یعنی امام علیه السلام، به همه نیات پلید خود دست یابند و مسلمانان را از نعمت وجود و دانش امامان محروم کنند.

۲-۳. ساحت شریعت

خلفای اموی اهتمامی در حفظ شعائر اسلامی نداشتند. در دولت ایشان قوانین و احکام بر مبنای رسوم اشرافیت و قومیت عربی و تعصبات قبیله‌ای و نژادی قانون‌گذاری و اجرا می‌شد. برخی از خلفای اموی (مثل ولید بن یزید) به فتوای مفتیان، مرتکب فسق و فجور می‌شدند و خود را معاف از تکالیف شرعی می‌دانستند (گروهی از نویسندگان، ۱۳۷۸: ج ۱۳، ص ۴۲۴). از منظر امام حسین (علیه السلام) امویان، اطاعت خداوند را رها کردند، به اطاعت شیطان درآمدند، تباهی و ظلم و فساد را به ارمغان آوردند و حدود الهی را تعطیل و حقوق مسلمین [بیت المال] را به خود اختصاص دادند. حرام خدا را حلال و حلال را حرام شمردند (طبری، ۱۳۸۷: ج ۵، ص ۴۰۳؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱: ج ۵، ص ۸۱؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۴، ص ۴۸). امویان برای پیشبرد مقاصد نامشروع خود، نیازمند نیروی انسانی و کادرسازی بودند تا به هدف خود برسند. برای این منظور معاویه، عمرو بن عاص را والی مصر (هاشمی خویی، ۱۴۰۰: ج ۱۶، ص ۳۲۷)، زیاد بن ابیه را والی بصره (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۳، ص ۴۴۷)، مغیره بن شعبه و سپس زیاد بن ابیه را حاکم کوفه (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۳، ص ۴۶۱) گمارد تا بدین ترتیب آنان ارزش‌های الهی را به‌طور کامل از بین ببرند و ارزش‌های جاهلی را حاکم کنند. گزارش‌های تاریخی حاکی از آن است که امویان بدین منظور از راه‌های مختلف استفاده کرده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۲-۳-۱. دشمنی با سنت نبوی

یکی از ویژگی‌های امویان، تخریب و تحقیر سنت نبوی سپس حذف آن از متن جامعه اسلامی است. یزید نشان داد بنی‌امیه هیچ اصالتی برای اسلام و شریعت قائل نیست و اظهار اسلام او پوششی برای همراهی و هم‌گامی با اعتقادات مردم و فریب آن‌هاست (جعفریان، ۱۳۸۱: ص ۲۰۳)؛ چنان‌که امام سجاد (علیه السلام) فرمود، ما نمی‌دانیم با این مردم چه معامله‌ای بکنیم؛ اگر

هرچه را از پیامبر ﷺ شنیده‌ایم نقل کنیم، می‌خندند و اگر نقل نکنیم، طاقت نمی‌آوریم (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۵، ص ۵۷۹).

به گواه تاریخ، وجود یزید سرشار از حقد و کینه نسبت به رسول خدا ﷺ بود؛ زیرا پیامبر ﷺ در جنگ بدر، وی را در مرگ اعضای خاندانش عزادار کرده بود. آن‌گاه که یزید عترت پیامبر ﷺ را در کربلا به شهادت رساند و شادمان بر حکومت تکیه زد، در خیالش انتقام خود را از پیامبر ﷺ گرفته است و آرزو می‌کرد پدرانش حضور می‌داشتند و شاهد انتقام‌گیری وی از خاندان پیامبر می‌بودند (حکیم، ۱۴۲۷: ص ۱۴۲). اگر قداست آموزه‌های دینی از بین برود، مسلمانان در عمل به شریعت دچار لغزش و تزلزل می‌شوند؛ زیرا موجب تمسخر دیگران واقع می‌شوند.

۲-۳-۲. ناسزا و دشنام‌گویی به امام علی ﷺ

امویان از زمان معاویه، به منظور تخریب شخصیت امام علی ﷺ به سب و دشنام‌گویی پرداختند؛ اما در جنگ صفین امام علی ﷺ مخالفت خود را با سب و ناسزاگفتن به معاویه و شامیان اعلام کرده بود (دینوری، ۱۳۶۸: ص ۱۶۵). با این حال، معاویه به مردم عراق و شام و خطبا دستور داد تا به سب امام ﷺ بپردازند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ج ۴، ص ۵۶)؛ تا جایی که معاویه قائل بود، سب و لعن امام علی ﷺ باید به حدی گسترش یابد تا کودکان با این شعار بزرگ شوند و جوانان با آن پیر شوند (مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۳، ص ۳۲). حتی معاویه به والی کوفه توصیه کرد، از ناسزاگویی و سب و مذمت نسبت به علی ﷺ پرهیز نکند (طبری، ۱۳۸۷: ج ۵، ص ۲۵۳) و گروهی از صحابه و تابعین را برانگیخت تا بر ضد امام علی ﷺ احادیثی نقل کنند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ج ۴، ص ۶۳).

هدف امویان آن بود که تمام توجهات را از حکومت اموی منحصر کنند و توجه آن‌ها را به این کار معطوف سازند. سند آن، کلام مروان بن حکم است که علت سب امام ﷺ را سامان بخشیدن به حکومت دانست (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۲، ص ۱۸۴). امویان حتی امنیت روانی شیعیان را با خطر

مواجه می‌ساختند که می‌توان به کشتار شیعیان بدون تحقیق و تفحص (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۵، ص ۲۰۷) و تحقیر آنان اشاره کرد. حتی نقل شده حجاج بن یوسف، برگردن انس بن مالک و سهل بن سعد، و بر دست جابر بن عبدالله انصاری به جرم دوستی با امام علی علیه السلام داغ گذاشت (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ج ۲، ص ۶۶۴).

۲-۳-۳. ترویج جبرگرایی

یکی از انحرافات دینی امویان، «اعتقاد به جبر» بود که معاویه مجدّد آن است (جعفریان، ۱۳۸۱: ص ۲۰۷). گرچه این عقیده در دنیای عرب، پیشینه جاهلی داشته است، حتی در برخی از اهل کتاب و یهودیان سابقه داشته؛ اما در دوره امویان فراگیر شد (جعفریان، ۱۳۹۹: ج ۲، ص ۴۱۳). بنابراین معتزله، معاویه را به بنیان‌گذاری این عقیده در اسلام متهم کرده‌اند (مهدی، بی‌تا: ص ۶). امویان در تصمیمات مهم خود، اثری از جبر بر جای گذاشته‌اند تا بتوانند کارهای غلط و بدعت‌های خود را درست جلوه دهند، ازجمله:

۱. مشروعیت بخشی به حکومت بنی‌امیه: امویان حکومت خود را الهی و مقدس می‌دانستند. معاویه با تاسی به عقیده جبر و ترویج آن، به مردم می‌گفت، خلافت من یکی از فرمان‌های خدا، و از قضا و قدر پروردگار است (مکارم، ۱۳۸۴: ص ۱۷۹). حتی معاویه می‌گفت عمل و کوشش هیچ نفعی ندارد؛ چون همه کارها به دست خداوند است (جعفریان، ۱۳۹۹: ج ۲، ص ۴۱۳). یزید نیز در خطبه‌ای اعلان کرد خداوند این حکومت را برگردن ما نهاده است (جعفریان، ۱۳۹۹: ج ۲، ص ۴۱۴). آخرین خلیفه بنی‌امیه نیز با بهره‌گیری از این شیوه می‌گفت: «این خلافت از جانب خداست بر طرق نبوت پیمبران و اقامه شرایع دین وی که به عهده کردن آن حرمتشان داده و عزیزشان می‌دارد و هر که را نیز عزیزشان بدارد، عزیز می‌دارد و مخالفانشان را که راهی جز راه آن‌ها گیرند، مرگ می‌دهد» (طبری، ۱۳۸۷: ج ۷، ص ۲۸۱). زیاد

بن ابیه، به صراحت سلطنت و قدرت خود را به خدا نسبت می داد؛ به همین خاطر، در آغاز حکومت خود خطبه ای خواند و در فرازی از آن گفت: «ای مردم، ما راهبر و حامیان شما شده ایم، به قدرتی که خدا به ما داده، راهبری می کنیم و به کمکی که خدا به ما سپرده از شما حمایت می کنیم» (طبری، ۱۳۸۷: ج ۵، ص ۲۲۰).

هدف امویان در ترویج این عقیده، جلوگیری از اعتراض و قیام مردم بود؛ بدین معنا که آنچه امروز اتفاق می افتد، خواست خداست و مقاومت در برابر قضا و قدر الهی بی فایده است. آن ها با این ترفند، بذرسستی و بی اثر بودن تلاش های معترضان را در جامعه منتشر می ساختند و آنان را وادار به پذیرش کارهای خلاف خویش می کردند (مکارم، ۱۳۸۴: ص ۱۷۹).

۲. **تحکیم جایگاه ولیعهدی یزید:** معاویه برای هموار کردن ولیعهدی یزید، از شبهه جبر استفاده می کرد. او بزرگان مکه را جمع کرد تا پیرامون ولیعهدی یزید صحبت کند، در آن مجلس در فرازی از خطبه گفت، امر حکومت یزید قضایی از قضای الهی است و بندگان اختیاری در آن ندارند (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۲۱۰). حتی معاویه عایشه را با این ترفند و کلام به ولیعهدی یزید راضی کرد (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۲۰۵). همچنین او در پاسخ به اسود بن زبیر گفت: «این سلطان الله است که خداوند به برو فاجر می دهد» (جعفریان، ۱۳۹۹: ج ۲، ص ۴۱۴).

۳. **حادثه کربلا:** امویان برای توجیه شهادت امام حسین (علیه السلام) این واقعه تلخ را به خدا استناد دادند و خودشان را بی تقصیر جلوه دادند. برای نمونه، وقتی امام سجاد (علیه السلام) خود را با عنوان علی بن الحسین معرفی کرد، ابن زیاد با استفاده از شبهه جبرگرایی به امام (علیه السلام) گفت مگر علی بن الحسین را خدا در کربلا نکشت؟ امام (علیه السلام) در جواب فرمود: «من برادری داشتم، نام او هم علی بود و مردم در کربلا او را کشتند». ابن زیاد نیز با اصرار در این شبهه به امام (علیه السلام) گفت: «خیر، خدا کشت». امام (علیه السلام) در برابر این کلام ساکت نشد و فرمود: «خداست که وقت مرگ ارواح خلق را می گیرد» (زمر: ۴۲). ابن زیاد با این جواب ها، غضبناک شد؛ زیرا میخواست شهادت امام (علیه السلام) را به حساب خداوند بگذارد و خود را تبرئه کند؛ اما امام (علیه السلام) حقیقت را آشکار کرد و حق را از باطل جدا

کرد (مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۱۱۶). همچنین نقل شده است، عبد الله بن مطیع به عمر بن سعد گفت: «حکومت ری و همدان را بر کشتن پسرعمویت ترجیح دادی؟» عمر بن سعد در پاسخ، عمل خود را مستند به جبر کرد و گفت: «کارهایی بود که آسمان مقدر کرده بود! و من پیش از جنگ برای پسرعمویم اتمام حجت کردم، نپذیرفت و چنان شد» (الهاشمی البصری، ۱۴۱۰: ج ۵، ص ۱۱۳). امویان شایعه پراکنی کرده بودند که حکومت به بنی هاشم نخواهد رسید، حتی همین امر را از قول عبد الله بن عمر نیز نقل کرده اند که گفته بود: «هنگامی که دیدی فردی هاشمی به حاکمیت رسید، بدان که روزگار به سر آمده است» (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۸، ص ۱۶۱). نتیجه این انحرافات آن بود که هیچگاه حرکت امام علیه السلام برای اهل سنت، قیامی علیه فساد قلمداد نشد و تنها به عنوان یک «شورش» غیرقانونی شناخته شد (جعفریان، ۱۳۸۱: ص ۲۰۷).

۲-۳-۴. حذف آثار اسلامی از بلاد مسلمین

با بررسی گزاره های تاریخی عصر امویان، روشن می شود، بنی امیه از هر اقدامی برای نابودی و تقابل با اسلام، از جمله آثار آن فروگذاری نمی کردند، برای نمونه:

۱. حذف نام و اثر پیامبر صلی الله علیه و آله: امویان حتی از شنیدن نام پیامبر صلی الله علیه و آله در اذان، اکراه داشتند. «مطرف بن المغیره» می گوید:

پدرم بعد از جلسه با معاویه بسیار ناراحت بود. علت را پرسیدم، گفت: پسر، امشب از پیش نابکارترین و خبیثترین مردم آمده ام. من به معاویه پیشنهاد دادم، اکنون که حکومت را به چنگ درآورده ای، بهتر است با بنی هاشم به خوبی و عدالت رفتار کنی و بدرفتاری را کنار بگذاری. معاویه گفت: هیهات، هیهات! ابوبکر به عدالت رفتار کرد و عدالت را گسترانید و مُرد و نامش نیز با او دفن شد. عمر و عثمان نیز چنین شدند؛ ولی برادر هاشم از دنیا رفت؛ در حالی که هر روز پنج نوبت فریاد میزنند: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ». باید این نام [پیامبر] را دفن کنم (مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۳، ص ۴۵۴-۴۵۵).

یزید نیز ظواهر را کنار زد و با جسارت تمام درصدد نابودی اسلام بود. در روایت نبوی آمده است: «دین من بر صراط مستقیم خواهد بود تا زمانی که شخصی از بنی امیه [یزید] در پیکره اسلام رخنه ایجاد کند» (ابن کثیر، ۱۴۰۷: ج ۸، ص ۲۳۱). مؤلف إمتاع الأسماع این روایت را با اندکی تفاوت نقل کرده که در آن نام یزید نیامده است (مقریزی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ص ۲۳۳)؛ اما عنوان بحث ایشان انذار پیامبر ﷺ درباره هلاکت امت توسط یزید بن معاویه است (مقریزی، ۱۴۲۰: ج ۱۲، ص ۲۳۰). حتی امویان خوش نداشتند که «آل محمد» جزء صلوات باشد و آن را حذف کردند؛ چنان‌که صنعانی می‌گوید:

حذف لفظ «آل» آن طوری که در کتاب‌های حدیثی می‌بینیم، کاری شایسته نیست؛ زیرا کیفیت صلوات فرستادن بر پیامبر نزد اهل حدیث ثابت شده است. این راویان حدیث بودند که اشتباهاً از روی تقیه در زمان حکومت امویان این لفظ را حذف کرده‌اند؛ به این دلیل که امویان از آن خوششان نمی‌آمد (صنعانی، ۱۴۲۸: ج ۱، ص ۳۰۵).

یکی از اقدامات تلخ امویان برای حذف اثر پیامبر ﷺ از جهان اسلام، فاجعه حره بود. یزید به حاکم مدینه دستور داد گروهی از بزرگان شهر را به دمشق بفرستد تا با خلیفه اموی آشنا گردند و همواره نام یزید را به ذهن خود بسپارند و از امامت به دور باشند و وی را حاکم بلامنازع جهان اسلام بدانند. نمایندگان بعد از دیدار سیاسی با یزید به مدینه برگشتند و در اجتماع مردم این شهر اعلام کردند، ما از نزد شخصی برگشته‌ایم که دین ندارد، شراب می‌خورد، تار و تنبور می‌نوازد، سگ‌بازی می‌کند، مجلس آوازه‌خوان دارد، با دزدان و خراب‌کاران به شب‌نشینی می‌پردازد. اینک شما را شاهد می‌گیریم که او را از خلافت برکنار کردیم. مردم مدینه اواخر سال ۶۳ق، بر ضد حاکم قیام کردند و حاکم وقت را از شهر بیرون کردند. یزید نیز پس از این جریان، مسلم بن عقبه را مأمور سرکوبی کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۴، ص ۱۱۲). مسلم با لشکری خون‌خوار به مدینه حمله کرد و فاجعه حره را رقم زد (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۵، ص ۳۱۹). در این حادثه ناگوار، حرمت نبوی پایمال شد؛ تا جایی که لشکریان مجاز به تصرف مدینه، قتل، غارت و تجاوز شدند و هشتاد مرد از اصحاب

رسول خدا ﷺ کشته شدند؛ چنان‌که پس از آن حادثه هیچ شرکت‌کننده‌ای از جنگ بدر باقی نماند. از قریش و انصار هفتصد نفر و از سایر مردم ده هزار نفر کشته شدند (ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰: ج ۱، ص ۲۳۹).

۲. تضعیف آموزه‌های اسلامی: امویان برای حذف و تضعیف آموزه‌ها و دستورهای توحیدی از هر کاری فروگذاری نکردند. هتک حرمت و آتش زدن کعبه مکرمه (مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۳، ص ۷۱)، در این راستا تحلیل می‌شود. جریان اموی هر کسی را که با ایشان موافق نباشد، برنمی‌تابد؛ همچنان‌که یزید بعد از حذف امامت و هتک حرمت نبوی درصدد حذف مانع دیگری به نام عبدالله بن زبیر بود. البته وی بارها سعی کرد به جنگ با ابن زبیر برود. ابتدا در اوائل حکومتش به حاکم مکه نوشت که به مکه حمله کند و عبدالله بن زبیر را نابود کند و مکه را به طور کامل تحت سیطره خود دریاورد. اشدق، عمرو بن زبیر (برادر عبدالله بن زبیر) را که با یکدیگر دشمنی داشتند، برای این کار آماده کرد؛ اما موفق نشد (بلاذری، ۱۴۱۷: ج ۵، ص ۳۱۱). حتی برخی از شیوخ مکه از اشدق و عمرو بن زبیر خواستند تا به خاطر حفظ حرمت مکه از این کار منصرف شوند که نپذیرفتند (طبری، ۱۳۸۷: ج ۵، ص ۳۴۶). مروان بن حکم نیز به عمرو بن سعید گفت به مکه حمله نکن، از خدا بترس و حرمت خانه خدا را از بین نبر؛ اما عمرو بن زبیر گفت به خدا سوگند، ما او را در دل کعبه گرفتار خواهیم کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۴، ص ۱۸).

یزید به مسلم بن عقبه دستور داد تا بالشکر خود از مدینه به سمت مکه، به قصد جنگ با عبدالله بن زبیر حرکت کند (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۴، ص ۱۲۳). در مسیر، مسلم مُرد و بنا به وصیت و دستور یزید، حصین بن نمیر به فرماندهی لشکر انتخاب شد (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ج ۲، ص ۶۱). عبدالله بن زبیر با اطرافیانش در مسجد الحرام متحصن شدند، حصین بن نمیر نیز دستور داد منجنیق‌ها را بر فراز کوه ابوقبیس نصب کردند و از آنجا به مردم داخل مسجد، سنگ پرتاب می‌کردند (دینوری، ۱۳۶۸: ص ۲۶۸). بنابر نقل دیگر، حصین با منجنیق به کعبه حمله کرد و آتش به سمت دیوار و بنای کعبه برخورد کرد و آتش گرفت (ابن عماد حنبلی، ۱۴۰۶: ج ۱، ص ۲۸۷). ریاح بن مسلم به

نقل از پدرش می‌گوید اطراف کعبه آتش می‌افروختند. از ورزش باد، شعله‌ای در خانه کعبه افتاد و سوخت. چوب‌های خانه نیز سوخت (طبری، ۱۳۸۷: ج ۵، ص ۴۹۸).

۳. ممانعت از تفسیر قرآن: سیاست امویان جلوگیری از نشر معارف و تفسیر قرآن بود. بدین ترتیب مجموعه سیاست‌های امویان که در راستای حذف جناح علوی از مرجعیت دینی صورت می‌گرفت، شامل این موارد می‌شد: الف. جلوگیری از نشر روایاتی که مشروعیت خلافت رازی‌سؤال می‌برد؛ ب. تجرید قرآن از احادیث ولایی و سیاسی که با دستور «جَزِدُوا الْقُرْآنَ» و به بهانه عامه‌پسند جلوگیری از فراموشی قرآن صورت گرفت (کاظمی و فاکر، ۱۳۹۸: ص ۲۴۸). هرچند ممانعت از تفسیر قرآن در دوران خلیفه دوم رواج یافت؛ اما با تأکید بر این دیدگاه همراه بود: «قرآن را با احادیث درنیامیزید و از سخنان پیامبر کم بگویید. من در ثواب این کار با شما شریکم» (طبری، ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۲۰۴). حتی نقل شده است خلیفه، سه نفر را به خاطر اینکه از پیامبر ﷺ زیاد روایت نقل می‌کردند، زندانی کرد (ذهبی، ۱۴۲۸: ج ۱، ص ۱۲).

همچنین نقل شده است معاویه در سفر خود به مدینه به ابن عباس برخورد کرد و از او به خاطر ذکر مناقب امام علی علیه السلام و تفسیر قرآن گله کرد. معاویه در انتهای کلام خود با عصبانیت به ابن عباس گفت:

قرآن بخوانید و تفسیرش کنید؛ ولی آنچه را که از آیات قرآن درباره شما [اهل بیت رسول خدا ﷺ] نازل شده است را روایت نکنید؛ و غیر آن را برای مردم نقل کنید. اگر ناچار از نقل چنین آیاتی می‌باشی، آن را پنهانی نقل کن که کسی آن را آشکارا از شما نشنود (طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۲۹۴).

۴. نتیجه‌گیری

۱. امویان در ساحت «امت»، اتحاد و وحدت مسلمانان را در هم شکستند که نتیجه آن ترویج منکر و بی‌تفاوتی نسبت به معروف شد. پیامد این روند در سال ۶۱ ق به بار نشست و امام امت، یعنی امام حسین علیه السلام، به شهادت رسید و امام سجاد علیه السلام در انزوا قرار گرفت.

۲. رابطه امت با امامت روشن است. اگر اتحاد امت در قبال امامت از بین برود، امامت و ولایت نمی‌توانند نقش محوری خود را در جامعه اسلامی ایفا کنند.

۳. رخ دادن واقعه تلخ عاشورا در زمان امویان، به رابطه امت و امامت، ضربه سختی وارد کرد؛ زیرا اگر امامت و ولایت از پشتوانه خوب مردمی در جامعه برخوردار باشد، به آموزه‌های الهی و نبوی عمل خواهد شد. به عبارت دیگر، در جامعه‌ای که امامت و ولایت حاکم نباشد و به امر به معروف و نهی از منکر عمل نشود، پنج آسیب متوجه مردم و جامعه است: ۱. مردم نسبت به آموزه‌های نبوی بی‌تفاوت خواهند شد؛ ۲. ارزش‌های اسلامی در جامعه تضعیف می‌شود؛ ۳. حکومت اسلامی از جامعه رخت می‌بندد؛ ۴. امر به معروف و نهی از منکر تعطیل خواهد شد؛ ۵. در جامعه به جای معروف، به منکر عمل می‌شود.

۴. عملکرد امویان به‌ویژه حکومت سه‌ساله یزید، بیانگر آن است که جامعه بدون امامت و ولایت، باعث هتک حرمت به جایگاه نبوت، عادی‌سازی اهانت به مقام نبوت، نابودی آموزه‌های نبوی، و حکمرانی بر مبنای اسلام اموی خواهد شد. بر این اساس، می‌توان حادثه کربلا را نماد امامت؛ فاجعه حره را نماد نبوت؛ هتک حرمت مکه را نماد نبوت و شریعت، تلقی و معرفی کرد که امویان برای ایجاد بحران و چالش در آن اقدام کردند.

حادثه عاشورا = نماد امامت ← فاجعه حره = نماد نبوت ← جنگ مکه = نماد شریعت

۵. ماجرای فاجعه حره و هتک حرمت مکه، بیانگر تفاوت وجود و عدم وجود امام علیه السلام در جامعه اسلامی است. وجود امام حسین علیه السلام در مدینه و مکه، ضامن حفظ حریم امن نبوی و الهی بود.

۶. مطالعه واقعه عاشورا و نظام سیاسی جامعه، به‌ویژه حکومت امویان، بیان‌کننده ارتباط «امت، امامت و شریعت» است. یزید که نماد جریان اموی است از ابتدای حکومت خود در صدد نابودی اسلام و آموزه‌های دینی بود. بدین جهت در منظومه فکری خود نخست باید رکن و اصلی که دوام و استمرار حکومت اسلامی بر آن استوار است را از نظام سیاسی حذف کند یا به حاشیه براند.

برای رسیدن به این هدف، امام حسین علیه السلام به عنوان تحقق بخش احکام و شریعت در جامعه و ادامه دهنده و استمرار حرکت انبیا و نبوت، باید از متن جامعه اسلامی خارج شود؛ سپس با ایجاد خفقان شدید، امر به معروف و نهی از منکر را از جامعه اسلامی بازدارد. در این صورت است که یزید می تواند به اهداف خود دست یابد.

۷. امویان در رسیدن به نقشه شوم و پلید خود، نقشه ترور امام حسین علیه السلام را کشیدند. آن ها در صدد حذف امام علیه السلام در مدینه و مکه بودند که در نهایت، به ظاهر توانستند امام حسین علیه السلام را از جامعه حذف کنند و امام سجاد علیه السلام را در فضای امنیتی و خفقان سیاسی قرار دهند. آن ها تلاش می کردند آثار و احکام اسلامی را از مدینه و مکه حذف کنند و تفکرات اسلام اموی را در جهان اسلام حکمفرما کنند.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله (۱۴۰۴)، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحدید، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي.

ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکرم (۱۳۸۵)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر، دار بیروت.

ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد (۱۴۱۱)، الفتوح، تحقیق علی شیر، بیروت: دارالأضواء.

ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۴۰۴)، تحف العقول، قم: جامعه مدرسین.

ابن طاووس، علی بن موسی (۱۳۴۸)، اللہوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فہری، تہران: جہان.

ابن عبد البر، ابو عمر یوسف (۱۴۱۲)، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجيل.

ابن عماد حنبلی، شهاب‌الدین (۱۴۰۶)، *شذرات الذهب في أخبار من ذهب*، تحقیق الأرناؤوط، بیروت: دار ابن کثیر.

ابن قتیبه دینوری، ابومحمد عبدالله بن مسلم (۱۴۱۰)، *الإمامة والسياسة المعروف بتاريخ الخلفاء*، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالأضواء.

ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷)، *البدایة والنهاية*، بیروت: دارالفکر.
امین زاده، علی؛ نعمتی لیمای، امیر (۱۳۸۴)، «نهضت‌های علوی و شیعی در روزگار خلافت امویان و عباسیان»، وقف میراث جاویدان، ش ۵۱، ص ۴۵-۵۴.

امین عاملی، سیدمحسن (۱۴۰۳)، *أعيان الشيعة*، بیروت: دارالتعارف.
آصفی، محمد مهدی (۱۳۹۴)، «سیاست‌های امویان در دین ستیزی و ارزش زدایی»، ره‌توشه، ش ۹۷، ص ۵۱-۶۸.

بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نورالله (۱۴۱۳)، *عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال*، قم: مؤسسه الإمام المهدی عليه السلام.

بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (۱۴۱۷)، *جمل من أنساب الأشراف*، بیروت: دارالفکر.
پورامینی، محمد (۱۴۰۰)، «بررسی اقدامات امویان برای مقابله با کوفیان و قیام مسلم بن عقیل»، مجله فرهنگ زیارت، ش ۴۸، ص ۵۳-۷۸.

جعفریان، رسول (۱۳۸۱)، *تأملی در نهضت عاشورا*، قم: انصاریان.
جعفریان، رسول (۱۳۹۹)، *تاریخ سیاسی اسلام (تاریخ خلفا)*، قم: دلیل‌ما.
حکیم، سیدمنذر و همکاران (۱۴۲۷)، *پیشوایان هدایت (سیدالشهداء، حضرت امام حسین علیهما السلام)*، مترجم: عباس جلالی، قم: مجمع جهانی اهل بیت عليهم السلام.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۸ ش)، *الأخبار الطوال*، قم: منشورات الرضی.
ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۲۸)، *تذكرة الحفاظ*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
سپهری، محمد؛ شعبانعلی، سید محمود (۱۴۰۰)، «امویان در بستر مشروعیت‌دهی مرجئه»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ش ۱۰۰، ص ۲۷-۴۷.

شریف قریشی، باقر (۱۳۷۲)، تحلیلی از زندگانی امام سجاد علیه السلام، ترجمه محمد رضا عطائی، مشهد: کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام.

صدوق، ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۶)، الأمالی، تهران: کتابچی.
صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
صنعانی، محمد بن اسماعیل (۱۴۲۸)، سُبُل السلام شرح بلوغ المرام من جمع أدلة الأحکام، بیروت: دارالمعرفة.

طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳)، الاحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد: نشر مرتضی.
طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۸۷)، تاریخ الأمم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث.

عابدیه‌ها، حمید؛ کلاهدوزها، پرستو (۱۳۹۵)، «فرقه مرجئه در بستر سیاست و حاکمیت امویان»، جستارهای تاریخی، ش ۲، ص ۸۷-۱۱۲.

علی‌زاده، علی (۱۳۸۷)، «امام حسین علیه السلام و حکومت امویان»، همایش امام حسین علیه السلام، مجموعه مقاله‌ها همایش امام حسین علیه السلام.

فارسی مدان، علی (۱۳۹۴)، روش‌های تبلیغی و تربیتی امام سجاد علیه السلام، قم: عقیق عشق.
کاظمی، سید محسن؛ فاکر میبدی، محمد (۱۳۹۸)، «رویاری دو جریان اموی و علوی در سده نخست هجری و نقش آن در شکل‌گیری و فهم روایات تفسیری»، دوفصلنامه کتاب قیم، ش ۲۱، ص ۲۴۳-۲۶۴.

کشی، محمد بن عمر بن عبدالعزیز (۱۴۰۹)، رجال الکشي، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹)، کافی، قم: دارالحديث.

گروهی از نویسندگان (۱۳۷۸)، تاریخ امام حسین علیه السلام، تهران: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، دفتر انتشارات کمک آموزشی.

لایپدوس، ایدرام (۱۳۸۱)، تاریخ جوامع اسلامی، ترجمه: علی بختیاری‌زاده، تهران: انتشارات اطلاعات.

لیثی واسطی، علی بن محمد (۱۳۷۶)، عیون الحکم والمواظ، قم: دارالحديث.
مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۴۰۹)، مروج الذهب ومعادن الجوهر، تحقیق اسعد داغر، قم: دارالهجرة.

مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳)، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، قم: کنگره شیخ مفید.
مقریزی، تقی الدین احمد بن علی (۱۴۲۰)، إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع، تحقیق محمد عبد الحمید النمیسى، بیروت: دارالکتب العلمیة.
مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۴)، عاشورا؛ ریشه ها، انگیزه ها، رویدادها، پیامدها، نویسندگان: سعید داودی، مهدی رستم نژاد؛ زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی، قم: مدرسه الإمام علي بن ابی طالب (ع).
منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹)، دراسات في ولاية الفقيه وفقه الدولة الإسلامية، قم: نشر تفکر.
مهدی لدین الله، احمد بن یحیی (بی تا)، طبقات المعتزلة، بیروت: دار مكتبة الحياة.
ناصرحی، محمد (۱۳۹۷)، «تحلیل و بررسی قیام امام حسین (ع) به مثابه نزاع گفتمانی علویان و امویان»، رهیافت تاریخی، ش ۲۵، ص ۷۳-۱۰۴.

الهاشمی البصری، محمد بن سعد بن منیع (۱۴۱۰)، الطبقات الكبرى، بیروت: دارالکتب العلمیة.
یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن واضح (۱۳۷۱)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

References

The Holy Qur'an.

Nahj al-Balāghah.

‘Ābedihā, Ḥamīd, and Parastū Kolāhdūz-hā. 1395 Sh. “Ferqeh-ye Murji’ah dar Bastar-e Sīyāsāt va Ḥākemīyat-e Umavīyān.” *Justārḥā-ye Tārīkhī* 2: 87–112.

‘Alīzādeh, ‘Alī. 1387 Sh. “Imām Ḥusayn (AS) va Ḥokūmat-e Umavīyān.” *Hamāyesh-e Imām Ḥusayn (AS), Majmū’eh Maqāleh-hā Hamāyesh Imām Ḥusayn (AS).*

Al-Amīn al-‘Āmilī, Sayyid Muḥsin. 1403 AH. *A’yān al-Shī’ah*. Beirut: Dār al-Ta’āruf.

- Amīnzādeh, 'Alī, and Amīr Ne'matī Līmā'ī. 1384 Sh. "Nihzathā-ye 'Alavī va Shī'ī dar Rūzgār-e Khilāfat-e Umavīyān va 'Abbāsīyān." *Waqf Mīrāth-e Jāvidān* 51: 45–54.
- Āṣifī, Muḥammad Mahdī. 1394 Sh. "Sīyāsathā-ye Umavīyān dar Dīn-sefīzī va Arzesh-zudā'ī." *Rah-tūsheh* 97: 51–68.
- Al-Baḥrānī al-Iṣfahānī, 'Abd Allāh ibn Nūr Allāh. 1413 AH. *'Awālim al-'Ulūm wa al-Ma'ārif wa al-Aḥwāl min al-Āyāt wa al-Akḥbār wa al-Aqwāl*. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Mahdī ('aj).
- Al-Balādhurī, Aḥmad ibn Yaḥyā ibn Jābir. 1417 AH. *Jumal min Ansāb al-Ashrāf*. Beirut: Dār al-Fikr.
- Al-Dhahabī, Muḥammad ibn Aḥmad. 1428 AH. *Tadhkirat al-Ḥuffāz*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyyah.
- Al-Dīnawarī, Abū Ḥanīfah Aḥmad ibn Dāwūd. 1368 Sh. *Al-Akḥbār al-Ṭiwāl*. Qom: Manshūrāt al-Raḍī.
- Fārsī Madān, 'Alī. 1394 Sh. *Raveshhā-ye Tablīghī va Tarbiyatī-ye Imām Sajjād (AS)*. Qom: 'Aqīq-e 'Ishq.
- Gorūhī az Nevisandegān. 1378 Sh. *Tārīkh-e Imām Ḥusayn (AS)*. Tehran: Sāzmān-e Pazhūhesh va Barnāmeḥ-rīzī-ye Āmūzeshī, Daftar-e Intishārāt-e Komak-Āmūzeshī.
- Al-Ḥakīm, Sayyid Mundhir et al. 1427 AH. *Pīshvāyān-e Hidāyat (Sayyid al-Shuhadā', Ḥaḍrat Imām Ḥusayn (AS))*. Translated by 'Abbās Jalālī. Qom: Majma'-e Jahānī-ye Ahl-e Bayt (AS).
- Al-Hāshimī al-Baṣrī, Muḥammad ibn Sa'd ibn Manī'. 1410 AH. *Al-Ṭabaqāt al-Kubrā*. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmiyyah.
- Ibn Abī al-Ḥadīd, 'Abd al-Ḥamīd ibn Hibat Allāh. 1404 AH. *Sharḥ Nahj al-Balāghah li-Ibn Abī al-Ḥadīd*. Qom: Maktabat Āyat Allāh al-Mar'ashī al-Najafī.
- Ibn al-Athīr, 'Izz al-Dīn Abū al-Ḥasan 'Alī ibn Abī al-Karam. 1385 AH. *Al-Kāmil fī al-Tārīkh*. Beirut: Dār Ṣādir, Dār Beirut.
- Ibn A'tham al-Kūfī, Abū Muḥammad Aḥmad. 1411 AH. *Al-Futūḥ*. Edited by 'Alī Shīrī. Beirut: Dār al-Aḍwā'.
- Ibn Shu'bah al-Ḥarrānī, al-Ḥasan ibn 'Alī. 1404 AH. *Tuḥaf al-'Uqūl*. Qom: Jāmi'a-ye Mudarrisīn.
- Ibn Ṭawūs, 'Alī ibn Mūsā. 1348 Sh. *Al-Luhūf 'alā Qatla al-Tufūf*. Translated by Fihri. Tehran: Jahān.

- Ibn 'Abd al-Birr, Abū 'Umar Yūsuf. 1412 AH. *Al-Istī'āb fī Ma'rifat al-Aṣḥāb*. Edited by 'Alī Muḥammad al-Bajāwī. Beirut: Dār al-Jīl.
- Ibn al-'Imād al-Ḥanbalī, Shihāb al-Dīn. 1406 AH. *Shadharāt al-Dhahab fī Akhbār man Dhahab*. Edited by al-Arnā'ūt. Beirut: Dār Ibn Kathīr.
- Ibn Qutaybah al-Dīnawarī, Abū Muḥammad 'Abd Allāh ibn Muslim. 1410 AH. *Al-Imāmah wa al-Siyāsah al-Ma'rūf bi-Tārīkh al-Khulafā'*. Edited by 'Alī Shūrī. Beirut: Dār al-Aḍwā'.
- Ibn Kathīr al-Dimashqī, Abū al-Fidā' Ismā'il ibn 'Umar. 1407 AH. *Al-Bidāyah wa al-Nihāyah*. Beirut: Dār al-Fikr.
- Ja'farīyān, Rasūl. 1381 Sh. *Ta'ammulī dar Nahzat-e 'Āshūrā*. Qom: Anṣārīyān.
- Ja'farīyān, Rasūl. 1399 Sh. *Tārīkh-e Sīyāsī-ye Islām (Tārīkh-e Khulafā')*. Qom: Dalīl-e Mā.
- Al-Kashshī, Muḥammad ibn 'Umar ibn 'Abd al-'Azīz. 1409 AH. *Rijāl al-Kashshī*. Mashhad: Mu'asseseh-ye Nashr-e Dānishgāh-e Mashhad.
- Kāzīmī, Sayyid Muḥsin, and Muḥammad Fākir Maybudī. 1398 Sh. "Rūyāru'ī-ye Do Jayarān-e Umavī va 'Alavī dar Ṣadeh-ye Nakhust-e Hijrī va Naqsh-e Ān dar Shekl-gīrī va Fahm-e Revāyāt-e Tafsīrī." *Dufaṣlnāmeḥ-ye Ketāb-e Qayyim* 21: 243–264.
- Al-Kulaynī, Muḥammad ibn Ya'qūb. 1429 AH. *Al-Kāfī*. Qom: Dār al-Ḥadīth.
- Lapidus, Ira M. 1381 Sh. *Tārīkh-e Javāme'-e Islāmī*. Translated by 'Alī Bakhtīyārīzādeh. Tehran: Intishārāt-e Eṭṭelā'āt.
- Al-Laythī al-Wāsiṭī, 'Alī ibn Muḥammad. 1376 Sh. *Uyūn al-Ḥikam wa al-Mawā'iz*. Qom: Dār al-Ḥadīth.
- Al-Mahdī li-Dīn Allāh, Aḥmad ibn Yaḥyā. n.d. *Ṭabaqāt al-Mu'tazilah*. Beirut: Dār Maktabat al-Ḥayāh.
- Makārim Shīrāzī, Nāṣir. 1384 Sh. *'Āshūrā; Rīshehhā, Angīzehhā, Rūyādādhā, Peyāmadhā*. Authors: Sa'īd Dāvūdī, Mahdī Rustamnezhād; Under the supervision of Āyat Allāh Makārim Shīrāzī. Qom: Madrasat al-Imām 'Alī ibn Abī Ṭālib (AS).
- Al-Maqrīzī, Taqī al-Dīn Aḥmad ibn 'Alī. 1420 AH. *Imtā' al-Asmā' bimā li al-Nabī min al-Aḥwāl wa al-Amwāl wa al-Ḥafadah wa al-Matā'*. Edited by Muḥammad 'Abd al-Ḥamīd al-Namīsī. Beirut: Dār al-Kutub al-'Ilmīyyah.
- Al-Mas'ūdī, Abū al-Ḥasan 'Alī ibn al-Ḥusayn. 1409 AH. *Murūj al-Dhahab wa Ma'ādin al-Jawhar*. Edited by As'ad Dāghir. Qom: Dār al-Hijrah.
- Al-Mufīd, Muḥammad ibn Muḥammad. 1413 AH. *Al-Irshād fī Ma'rifat Ḥujaj Allāh 'alā al-'Ibād*. Qom: Kungireh-ye Shaykh al-Mufīd.

- Muntazirī, Ḥusayn 'alī. 1409 AH. *Dirāsāt fī Wilāyat al-Faqīh wa Fiqh al-Dawlah al-Islāmīyah*. Qom: Nashr-e Tafakkur.
- Pūr Amīnī, Muḥammad. 1400 Sh. “Barresī-ye Eqdāmāt-e Umavīyān barā-ye Moqābele bā Kūfīyān va Qīyām-e Muslim ibn 'Aqīl.” *Majalleh-ye Farhang-e Zīyārat* 48: 53–78.
- Al-Ṣadūq, Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn 'Alī. 1376 Sh. *Al-Amālī*. Tehran: Kitābchī.
- Al-Ṣaffār, Muḥammad ibn al-Ḥasan. 1404 AH. *Baṣā'ir al-Darajāt fī Faḍā'il Āl Muḥammad*. Qom: Maktabat Āyat Allāh al-Mar'ashī al-Najafī.
- Al-Ṣan'ānī, Muḥammad ibn Ismā'īl. 1428 AH. *Subul al-Salām Sharḥ Bulūgh al-Marām min Jam' Adillat al-Aḥkām*. Beirut: Dār al-Ma'rifah.
- Sepehrī, Muḥammad, and Sayyid Maḥmūd Sha'bān-'alī. 1400 Sh. “Umavīyān dar Bastar-e Mashrū'iyat-dehī-ye Murji'ah.” *Pazhūheshnāmeḥ-ye Enteqādī-ye Motūn va Barnāmeḥhā-ye 'Ulūm-e Ensānī* 100: 27–47.
- Al-Sharīf al-Qurashī, Bāqir. 1372 Sh. *Taḥlīlī az Zendagānī-ye Imām Sajjād (AS)*. Translated by Muḥammad Riḍā 'Aṭā'ī. Mashhad: Kungireh-ye Jahānī-ye Ḥaḍrat Riḍā (AS).
- Al-Ṭabarī, Abū Ja'far Muḥammad ibn Jarīr. 1387 AH. *Tārīkh al-Umam wa al-Mulūk*. Edited by Muḥammad Abū al-Faḍl Ibrāhīm. Beirut: Dār al-Turāth.
- Al-Ṭabrisī, Aḥmad ibn 'Alī. 1403 AH. *Al-Iḥtijāj 'alā Ahl al-Lijāj*. Mashhad: Nashr al-Murtaḍā.
- Nāṣihī, Muḥammad. 1397 Sh. “Taḥlīl va Barresī-ye Qīyām-e Imām Ḥusayn ('a) be-Mathābeh-e Nezā'-e Goftemānī-ye 'Alavīyān va Umavīyān.” *Rahyāft-e Tārīkhī* 25: 73–104.
- Al-Ya'qūbī, Aḥmad ibn Abī Ya'qūb ibn Wāḍih. 1371 Sh. *Tārīkh al-Ya'qūbī*. Translated by Muḥammad Ibrāhīm Āyatī. Tehran: Intishārāt-e 'Ilmī va Farhangī.